

اوضاع خراب است!



یوسف امیری - چند روز پیش، سخنی دهان به دهان پیچید و از پرده برافتاد که در آن، از انتقال و پذیرش دکتر غفاری، در گروه جامعه‌شناسی می‌گفت. برگه‌هایی را به دیوار زده بودند که «در دانشکده چه خبر است؟» برای بسیاری و در همان ابتدا این سؤال وجود داشت که چه کسی این کار را انجام داده. در یک مورد به «فردی» اتهام زدند. در جایی دیگر بسیج دانشجویی و تحریکشان از جانب اساتیدی که در موضع فکری (شما بخوانید سیاسی) دیگری هستند را به این مورد اضافه کردند. نتیجه‌ی نهایی برای عموم این‌گونه به نهایت ضروری خود می‌رسید: اگر آن «فرد» این عمل را انجام داده که تنها می‌توانیم بگوییم که او دسترسی بیشتری به رویدادهای درونی گروه یا دانشکده دارد. می‌توان حدس زد که او تنها دغدغه‌ی افشاگری دارد. برای مورد دوم یعنی بسیج دانشجویی، هم افشاگری است و هم مشق قدرت. برای اینجانب اما، مضمون جملات اهمیت بیشتری داشت. به راستی در دانشکده چه خبر است؟ چرا باید دکتر غفاری که اینک در جایگاه معاونت وزارت علوم مشغول به کار است و در گروه برنامه‌ریزی است، به ناگاه در گروه دیگری جایگزین شود؟ آیا نفس همین جابه‌جایی، در خود، حاوی همان مشق قدرت نیست؟ من سعی کردم از بسیاری از دانشجویان و اساتید نظراتشان را جویا شوم اما آنان به ظاهر، به جز این که حدس می‌زنند که چه کسی یا گروهی این کار غریب برگه‌چسباندن را انجام داده‌اند، ایده‌ی دیگری ندارند و به خود عمل توجهی ندارند. دو، سه روز بعد از این رویداد از استادی «جامعه‌شناس»

پرسیدیم که این واقعه‌ی جذب جناب دکتر و جابه‌جایی‌هایی، پرسش بر سر «مشق رویدادهایی را می‌بایست با مسائلی چون چگونه اتفاق افتاد و اصلاً نیت اصلی چه قدرت» اصحاب علوم اجتماعی و دوری «کالایی‌شدن آموزش» و نسبت آن با بود؟ ایشان به مانند دیپلماتی کارکشته که آن‌ها از فضای علمی اصیل نیز هست. برنامه‌های اقتصادی دولت سنجید. عرض می‌داند کلمات و عبارات و جملات را به چه پرسش از این است که دانشگاه، چطور از بنیاد خود یعنی خرد خودبنیاد دور شده و کوه المپ می‌دانند و دانشگاه را ملک مطلق می‌زانی از ابهام به کار ببرد و در عین حال گزاره‌ای صادق ادا کرده باشد، پاسخش را به دنبال هواهای نفسانی و منافع این گروه خود به حساب می‌آوردند و دانشجویان را این‌گونه حواله کرد: «در گروه پیشنهادش و آن دسته‌ی اساتید در رفت‌وآمد است. از زمره‌ی اصحاب فانی دانشگاه حساب داده شد، سر آن بحث کردیم، رأی‌گیری نمی‌توان زوال کلاس‌های درس را تنها از انجام دادیم و موافقت شد.» عجب! پس به آن رو دانست که به‌طور مثال دانشجویان همین سادگی هرکس می‌تواند از این گروه کتاب نمی‌خوانند یا در جستجوی دانش کار (؟) ورود پیدا می‌کند چیزی جز این به آن گروه برود و شانس خودش را امتحان نیستند. مثال دکتر غفاری که خود اینک کند. گویا نیازی هم به سابقه و مدرک و بر اریکه‌ی معاونت وزارت‌خانه‌ای تکیه زده هر چیز دیگری از این دست که بتواند و سرش گرم کاغذبازی‌ها و پورتابل نگاه اعتبار علمی استاد را پیش روی ما بنمایاند، نیست. اگر اعتباری هم لازم باشد، مصداق آن هرچه که باشد «علم» نیست، «طرح تحقیقاتی» و «حوزه‌ی پژوهش» نیست. رویکردی که سال‌هاست در دانشکده‌ی ما اتفاق می‌افتد و گویا هر بار این اساتیدند که باید در تعیین درست و غلط پیش‌رو و کار را بدانجا پیش بردند که دانشکده‌ی باشند. آن استاد جامعه‌شناس را اگر من در علوم اجتماعی خالی از اساتید در کار خود زمانی طولانی از پاک‌دست‌ترین‌های اساتید می‌دانستم و در تحلیل نهایی به شیوه‌ی رفتاری‌اش آن‌گونه نگاه می‌کردم که کاری به کار میدان قدرت گروه متبوعش ندارد، لاقلاً این بار او هم نشان داد که بازی را خوب بلد است و تا ته قضیه قرص و محکم بر سر جای و موضع خود می‌ایستد. هم خدا راضی خواهد بود و هم بندگان خدا. اما ماجرا را نباید به همین جا ختم کرد. نباید این فرصت را از دست داد و به این محدود گشته که چه کسی این برگه‌ها را به دیوار زده که به نظر موضوعی فاقد اهمیت است. مثلاً اگر بسیج این کار را کرده باشد ما باید نتیجه بگیریم پس انتصاب دکتر غفاری آن هم بدین شیوه‌ی غیرشفاف کاری درست و مطلوب است؟ فردی و جمعی، در کلاس درس و بیرون از آن، از این استاد و آن استاد پرس‌وجو باری، پرسش از شیوه‌ی چنین انتصاب‌ها نکتته‌ی اساسی‌تر آن است که چنین اقدامی کرد. هرچه زودتر بهتر!

